



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	۴۱	تاریخ	۱۴۰۴ / ۱۱ / ۰۶
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص				
عنوان ۲	زکات الأموال				
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال				
عنوان ۴	مسأله هفدهم: سقوط زکات از کافر پس از مسلمان شدن				
عنوان ۶	بررسی مدرک و مستندات قاعده جب ❖ روایت معارض و دیدگاه آیت الله خوئی رحمته الله علیه ➤ وجوه در نقد استدلال آیت الله خوئی رحمته الله علیه ✓ وجه اول: نقض پیمان ذمه ✓ وجه دوم: اسلام صوری و عدم منفعت ایمان هنگام رؤیت بأس ✓ وجه سوم: حکم خاص زنای کافر با زن مسلمان ➤ وجود روایات متعدد و ضعف سند روایت مخالف				

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

جلسه حاضر به تحلیل و اعتبارسنجی مستندات «قاعده جب» اختصاص دارد و محورهای اصلی آن در سه بخش زیر قابل دسته بندی است:

۱. اثبات صدور حدیث «الإسلام یجب ما قبله»

در پاسخ به تردیدهای آیت الله خوئی رحمته الله علیه مبنی بر ضعف سند و عدم استناد فقها به این روایت نبوی، با تکیه بر «شهرت فتوایی» و «عمل قدما» (نظیر مقدس اردبیلی و صاحب مفتاح الکرامه) ثابت شد که اعراض مشهور در کار نبوده، بلکه وضوح مسأله، مانع از ذکر مکرر دلیل شده است. همچنین آیه شریفه «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ» به عنوان مؤید اجمالی صدور روایت مورد استناد قرار گرفت.

۲. نقد روایت معارض (ماجرای مرد نصرانی و امام هادی علیه السلام)

استدلال مخالفین به روایت «مجازات مرد نصرانی توسط امام هادی علیه السلام پس از اسلام آوردن» به عنوان دلیلی بر رد قاعده جب، با چهار استدلال پاسخ داده شد:

❖ نقض عهد ذمه: احتمال دارد حکم قتل به دلیل نقض پیمان ذمه و الحاق به حکم کافر حربی صادر شده باشد.

❖ اسلام صوری: استناد امام علیه السلام به آیه «لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا» قرینه ای بر عدم پذیرش اسلام وی به دلیل اضطراب و ترس

(اسلام صوری) است.

❖ حکم خاص زنای ذمی: مطابق روایات متعدد، حد کافر ذمی که با زن مسلمان زنا کند، «قتل» است و این حکم تخصیصی بر قواعد عمومی است.

❖ ضعف سند: راوی حدیث (جعفر بن رزق الله) توثیق نشده است.

۳. مبنای نهایی در حجیت حدیث «جب»

در نهایت، صدور روایت جب از طریق «انجبار سندی» به واسطه شهرت عمل اصحاب پذیرفته شد؛ اما نظریه «انجبار دلالتی» (ترمیم ضعف دلالت روایت با عمل مشهور) مردود اعلام گردید. لذا اصل روایت، صادر شده؛ اما دلالت آن نیازمند بررسی مستقل است.

درآمد بحث

مبحث امروز ما پیرامون «قاعده جب» است. پیش تر بیان داشتیم که در بررسی قاعده جب، باید در پی دلیل این قاعده باشیم و عمدتاً به روایت «الاسلام یجب ما قبله» استناد شده است؛ از این رو لازم است پیرامون این روایت، بحث و بررسی به عمل آید.

روایت شریف نقل گردید و منابع آن تبیین شد. بیان کردیم که آیت الله خوئی رحمته الله این روایت را به طور کلی رد فرموده و اشکالاتی را بر آن وارد ساخته اند که ما آن اشکالات را پاسخ گفتیم. ایشان می فرمودند که این روایت هیچ دلیلی بر صدورش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ندارد؛ زیرا در هیچ یک از کتب حدیثی نقل نشده و فقها نیز در کتب فقهی خود به این روایت استدلال نکرده اند.

در مقام پاسخ به این اشکال، بیان داشتیم که اتفاقاً فقها در کتب فقهی خویش به این روایت استدلال نموده اند. جهت روشن شدن این موضوع، به کلام صاحب «مفتاح الکرامه» اشاره کردیم. همچنین بیان مرحوم مقدس اردبیلی در شرح کلام علامه را آوردیم؛ آنجا که علامه می فرماید: «کافری که در زمان کفرش واجباتی را ترک کرده، پس از اسلام آوردن، آن احکام از او ساقط می گردد». مرحوم مقدس اردبیلی در ذیل عبارت مرحوم علامه می فرماید که دلیل این حکم، همین خبر و روایت است. عرض کردیم که فقها غیر از این مورد، دلیل و روایتی ارائه نداده اند که این امر نشان می دهد استنادشان به همین روایت بوده است.

البته فقها از اوایل دوران مرحوم شیخ صدوق به بعد، اصل مسأله را بیان کرده اند و اگرچه دلیل آن را به صراحت ذکر ننموده اند، اما این امر به سبب وضوح دلیل بوده است؛ ضمن اینکه به دلیل دیگری هم استناد نکرده اند که خود کاشف از تکیه بر همین روایت واضح و رایج است.

به هر حال، این مطلبی بود که جلسه گذشته مطرح شد و معتقدیم حق این است که روایت مذکور مورد توجه بوده و این مقدار از شهرت و توجهی که به آن شده است، با در نظر گرفتن فتاوی تقریباً مورد اجماع در رابطه با سقوط واجبات از ذمه کافر پس از اسلامش و فقدان دلیل دیگر، موجب اطمینان به صدور این روایت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می گردد. علاوه بر این، می توان به نوعی تأیید اجمالی نسبت به این روایت در آیه کریمه اشاره کرد؛ آنجا که می فرماید:

﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنتُ الْأَوَّلِينَ﴾^۱

به آنها که کافر شدند بگو: «چنانچه از مخالفت باز ایستند، [و ایمان آورند،] گذشته آنها بخشوده خواهد شد؛ و اگر به اعمال سابق بازگردند، سنت خداوند در گذشتگان، درباره آنها جاری می شود [و حکم نابودی آنان صادر می گردد].»

هرچند تطابق مضمونی کامل وجود ندارد، اما تطابق اجمالی محقق است که می تواند مؤید صدور روایت باشد.

روایت معارض و دیدگاه آیت الله خوئی رحمته الله

مرحوم آقای خوئی رحمته الله در تأیید فرمایش خود مبنی بر عدم اعتبار این روایت و فقدان دلیل بر صدور آن، مطلب دیگری را مطرح فرموده اند. آن مطلب، استناد به روایتی از امام هادی علیه السلام است که ایشان آن را از طرق عامه نقل می کنند. به زعم ایشان، این روایت دلیل دیگری است بر اینکه نبوی مذکور نزد ائمه علیهم السلام معتبر نبوده است. متن روایت بدین شرح است:

ما رواه الشيخ بإسناده عن جعفر بن رزق الله، قال:

«قَدِمَ إِلَى الْمُتَوَكِّلِ رَجُلٌ نَصْرَانِيٌّ فَجَرَّ بِامْرَأَةٍ مُسْلِمَةٍ وَأَرَادَ أَنْ يُقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدَّ فَأَسْلَمَ، فَقَالَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ: قَدْ هَدَمَ إِيْمَانُهُ شِرْكُهُ وَفِعْلُهُ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: يُضْرَبُ ثَلَاثَةَ حُدُودٍ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: يُفْعَلُ بِهِ كَذَا وَكَذَا. فَأَمَرَ الْمُتَوَكِّلُ بِالْكِتَابِ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ عليه السلام وَسُؤَالِهِ عَنْ ذَلِكَ، فَلَمَّا قَدِمَ الْكِتَابَ كَتَبَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: يُضْرَبُ حَتَّى يَمُوتَ، فَأَنْكَرَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ وَأَنْكَرَ فُقَهَاءُ الْعَسْكَرِ ذَلِكَ وَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَلُّ عَنْ هَذَا فَإِنَّهُ شَيْءٌ لَمْ يَنْطِقْ بِهِ كِتَابٌ وَلَمْ تَجِ بِهِ السُّنَّةُ، فَكَتَبَ: أَنْ فُقَهَاءَ الْمُسْلِمِينَ قَدْ أَنْكَرُوا هَذَا وَقَالُوا لَمْ تَجِ بِهِ سُنَّةٌ وَلَمْ يَنْطِقْ بِهِ كِتَابٌ فَتَبَيَّنَ لَنَا بِمَا أُوجِبَتْ عَلَيْهِ الصَّرَبُ حَتَّى يَمُوتَ؟ فَكَتَبَ عليه السلام: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ» فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ»^۲، قَالَ: فَأَمَرَ بِهِ الْمُتَوَكِّلُ فَضْرَبَ حَتَّى مَاتَ»^۳

این روایت ناظر به ماجرای مرد نصرانی ای است که با زن مسلمانی ارتباط نامشروع داشته و پس از آنکه مسلمان شد، متوکل قصد اجرای حد بر او را داشت. این بخش از روایت مؤید سخن پیشین ماست که در پاسخ به کسانی که می گفتند خلفا احکام را در حق کفار جاری نمی کردند، گفتیم چنین نیست و خلفا بر کفار حد جاری می ساختند.

در این میان، یحیی بن اکثم (فقیه دوران متوکل) به این نکته اشاره می کند که ایمان این فرد، شرک او و آثار آن را از بین برده است؛ یعنی به نحوی به «قاعده جب» اشاره می نماید. متوکل دستور می دهد که نامه ای به امام هادی علیه السلام بنویسند و از ایشان در این باره استفتاء کنند. امام هادی علیه السلام دستور می دهند که این فرد را شلاق بزنند تا بمیرد؛ متوکل نیز چنین عمل می کند.

استدلال این است که این روایت نشان می دهد امام هادی علیه السلام به مسأله قاعده جب اعتنا نکرده اند. فقهای اهل سنت مانند یحیی بن اکثم به این قاعده استناد می کنند و می گویند اسلام او شرک و آثارش را از بین می برد؛ اما حضرت این فتوا

۱. سورة انفال: ۳۸.

۲. سورة غافر: ۸۴ و ۸۵.

۳. وسائل الشیعة؛ کتاب الحدود و التعزیرات، ابواب حد الزنا، ب ۳۶، ح ۲.

را نپذیرفتند. به عبارت دیگر، حضرت علیه السلام قاعده جب را قبول نداشته‌اند و این نشان می‌دهد مستند قاعده جب صحیح نیست و روایت نبوی مذکور، روایتی است که ائمه علیهم السلام به صدور آن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قائل نبوده‌اند. مرحوم خوئی رحمته الله در استناد به این روایت برای تأیید نظریه خود می‌فرماید:

«فإنها صريحة في عدم اعتناء الإمام بمضمون حديث الجب، وإنما هو أمر معروف عند العامة ومروى من طرقهم»^١

یعنی این مطلب در بین عامه معروف بوده و اساساً ارتباطی به ائمه ما نداشته و ایشان نیز آن را قبول نداشتند؛ لذا معلوم می‌شود که اصلاً چیزی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این باب صادر نشده است.

وجه در نقد استدلال آیت الله خوئی رحمته الله

در پاسخ می‌گوییم: «لعل حکم الإمام بضرب النصراني حتى يموت لم يكن بسبب عدم الاعتناء بحديث الجب». شاید اینکه امام هادی علیه السلام فرمودند: «يُضْرَبُ حَتَّى يَمُوتَ»، از باب بی‌اعتنایی به حدیث جب نبوده است؛ بلکه می‌تواند وجه دیگری داشته باشد:

وجه اول: نقض پیمان ذمه

ممکن است حکم حضرت از این باب بوده که این نصرانی میثاق ذمه را نقض کرده است؛ زیرا در میثاق ذمه شرط شده که نصرانی حق ندارد به ناموس مسلمان یا مال او تجاوز کند. اگر این میثاق را بشکند، حکم کافر حربی را پیدا می‌کند و قتل کافر حربی لازم است. حال اینکه امام چنین شیوه‌ای را برای قتلش فرموده‌اند، چه بسا برای عبرت گرفتن دیگران بوده باشد.

وجه دوم: اسلام صوری و عدم منفعت ایمان هنگام رؤیت بأس

شاید اساساً اینکه حضرت علیه السلام فرمودند حد بر او جاری شود، بدین سبب است که اسلام او پذیرفته نیست. از استناد حضرت به آیه کریمه نیز همین مطلب استظهار می‌شود: «فَلَمْ يَكُنْ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا». این کافر هنگامی که دید می‌خواهند حد را بر او جاری کنند، مسلمان شد؛ بنابراین این اسلام، اسلامی صوری است و جدی نیست. از این رو که اسلامش مورد قبول واقع نشده، حضرت علیه السلام فرمودند باید حد بر او جاری گردد. بر مبنای ما که کفار مکلف به فروع هستند و حد بر آنان جاری می‌شود، اگر مرتکب «ما یوجب الحد» شدند، حد جاری می‌گردد.

وجه سوم: حکم خاص زنای کافر با زن مسلمان

اشکال سوم که جای تعجب دارد چگونه مورد توجه مرحوم خوئی واقع نشده، این است که اصلاً در خصوص کافری که با زن مسلمان زنا کند، روایات متعددی داریم که حکم آن «قتل» است. مرحوم کلینی رحمته الله در کافی بابی را تحت عنوان «إجراء الحد على الكافر الذي يزني بامرأة مسلمة» گشوده‌اند. روایات متعددی دال بر این است که حکم چنین فردی قتل است. از روایت مورد بحث نیز پیداست که فرد نصرانی و کافر ذمی بوده و چون مرتکب زنا شده، حکم خاصش قتل است و شاید حضرت از این باب چنین دستوری فرموده‌اند.

بنابراین، این روایت به هیچ وجه نمی تواند فرمایش آقای خوئی رحمته الله را تأیید کند که فرمودند «این روایت شاهد بر عدم صدور حدیث جب از نبی اکرم صلی الله علیه و آله است». خیر، این استشهاد صحیح نیست. شاید حدیث صادر شده باشد، منتها این مورد، مورد خاصی است که حکم آن قتل بوده و ارتباطی به حدیث جب ندارد.

پرسشگر: جناب استاد، این یک قرینه عرفی روشن است؛ وقتی این کافر را نزد متوکل آوردند هنوز اسلام نیاورده بود و زمانی که دید می خواهند حد را بر او جاری کنند، گفت من مسلمان شدم.

استاد: اگر ترس، داعی بر اسلام جدی باشد، آن را می پذیریم؛ اما اگر ترس داعی بر اسلام نباشد، بلکه صرفاً لقلقه زبان بوده و او به ظاهر مسلمان شده باشد، این اسلام جدی نیست و کاشف از حقیقت اسلام نمی باشد.

پرسشگر: در روایت اشاره نشده که تجاوز به عنف بوده است.

استاد: کاری به کیفیت عمل نسبت به زن نداریم؛ لابد آن زن را هم حد زده اند، بحث روایت مربوط به حکم کافر است.

پرسشگر: ملاک تشخیص اسلام صوری چیست؟

استاد: اسلام صوری که می گوییم یعنی قرینه روشن عرفی بر صوری بودن آن قائم باشد. اگر کسی اظهار اسلام کند، مثل منافقین که اسلامشان صوری است و باطنی نیست؛ اما یک قرینه عرفی روشن وجود داشته باشد که هر انسان عرفی با دیدن آن بگوید این شخص مسلمان شده است، همین کفایت می کند.

پرسشگر: شاید اسلام او حقیقی باشد و واقعاً ایمان آورده و اسلامش صوری نباشد.

استاد: اسلام حقیقی با اسلام صوری تفاوت دارد. به هر حال حرف ما این است که روایات خاص داریم.

وجود روایات متعدد و ضعف سند روایت مخالف

ما در این مورد روایت خاص داریم؛ چند روایت وجود دارد و یکی دو تا هم نیست که حکم این عمل را قتل دانسته اند و اصلاً ربطی به قاعده جب هم ندارد. کافر ذمی که با یک زن مسلمان زنا کند، حکمش قتل است، هر چند اسلام بیاورد؛ در این مورد روایات متعدد است.

ضمن اینکه روایت مذکور که مرحوم آقای خوئی رحمته الله به آن استناد می فرمایند، روایتی ضعیف السند است و وثاقت «جعفر بن رزق الله» ثابت نشده است.

پرسشگر: آیا استناد امام به آیه دلالت بر رد اسلام او ندارد؟

استاد: اسلام صوری یعنی اسلامی که معلوم شود جدی نیست. حضرت علیه السلام هم موقع صدور حکم به آیه کریمه اشاره می فرمایند: «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَاسًا». این استشهاد می تواند قرینه ای باشد برای اینکه حضرت اصلاً اسلام او را قبول نکرده اند.

نتیجه گیری

حاصل سخن ما نسبت به این حدیث پس از مباحث مطرح شده چیست؟ ما نسبت به صدور حدیث جب معتقدیم که جای اشکالی نیست. این حدیث از نبی اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده است و این امر جای تشکیک ندارد؛ به همان ادله ای که سابقاً عرض کردیم، نظیر اشتها و ذکر آن در کتب و حتی استدلال برخی فقها که معلوم می شود استنادشان به همین روایت بوده است.

بنابراین با توجه به تمام این قرائن، شکی در صدور حدیث نیست و ما «انجبار» را به واسطه شهرت غالبه قبول داریم. اما تمام سخن در «دلالت حدیث» است. مرحوم صاحب مفتاح الکرامه می فرمایند ما قائل به انجبار روایت هم از حیث سند و هم از حیث دلالت هستیم؛ اما ما انجبار دلالتی را نمی پذیریم. بدین معنا که قائل نیستیم شهرت می تواند عدم ظهور روایت را تبدیل به ظهور کند. حتی اگر فرض کنیم تمام فقها به دلالت یک حدیث عمل کرده باشند، درحالی که خود حدیث بر آن معنا دلالت ندارد، این عمل موجب انجبار دلالت نمی شود. ما جبر سندی و صدوری را می پذیریم، اما جبر دلالت را خیر.

حال باید دید دلالت این روایت چیست؟ اگر ما باشیم و این روایت، آیا می تواند بر مدعا در «ما نحن فیه» دلالت کند یا خیر؟

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

